

به نام خدای مهربان



۱۲ حکایت و نکته عرفانی و اخلاقی برای نوجوانان

دکتر مهدی مؤمنی



دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فلسطین جنوبی، خیابان محتشم، شماره ۲۰، طبقه همکف، واحد ۲
 تلفن: ۰۲۱۰۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) ghasedakbooks.ir @ghasedakbooks @ghasedak_teen_books ghasedakbooks

حکایات و کلمات - جلد ۱

نویسنده: دکتر مهدی مؤمنی

مدیر هنری و طرح روی جلد: فریدون حقیقی

صفحه آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک

زیر نظر شورای بررسی

لیتوگرافی: مهر ● کد: ۰۵/۱۴۶۸

چاپ اول: ۱۴۰۵ ● تیراژ: ۵۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۶۷۰-۳

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۶۷۱-۰

کلیه‌ی حقوق مادی و معنوی این اثر برای انتشارات ذکر محفوظ است. هیچ شخص حقیقی و حقوقی، حق چاپ و تکثیر این اثر را به هر شکل ندارد. به موجب بند ۵ ماده ق.ج.ن

سرشناسه: مومنی، مهدی، ۱۳۶۲ -

عنوان و نام پدیدآور: حکایات و کلمات: ۱۲ حکایت و نکته عرفانی و اخلاقی

برای نوجوانان و جوانان، مهدی مومنی.

مشخصات نشر: تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر.

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۳۷-۶۷۱-۰۰۰-۳-۶۷۰-۲۳۷-۶۲۲-۹۷۸ ج. ۱

وضعیت فهرست نویسی: فیپا / یادداشت: کتابنامه.

عنوان دیگر: ۱۲ حکایت و نکته عرفانی و اخلاقی برای نوجوانان و جوانان.

موضوع: داستان‌های اخلاقی -- قرن ۱۵

Ethical fiction* -- ۲۱st century

رده بندی کنگره: PIR۸۳۶۱

رده بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۲۵۷۹۱۹

فهرست مطالب

پیشگفتار	۵
حکایت اول: مگر می‌شود؟!	۷
حکایت دوم: مُلکِ هارون یا جرعه‌ای آب	۱۱
حکایت سوم: آشتی	۱۶
حکایت چهارم: پندی برای خود	۲۱
حکایت پنجم: وسعت رحمت الهی	۲۵
حکایت ششم: ذکر می‌خواهی چه کار؟!	۲۹
حکایت هفتم: سودبخش حتی برای امثال تو	۳۳
حکایت هشتم: قدرت عجیب	۳۹
حکایت نهم: مسافر	۴۵
حکایت دهم: کرامت داماد	۴۸
حکایت یازدهم: آفازاده	۵۳
حکایت دوازدهم: شکرگزاری	۶۱
منابع و مأخذ	۶۵

این اثر ناچیز تقدیم می شود به روح والامقام

حضرت فاطمه ام البنین روحی لها الفدا

مادر بزرگوار قمر بنی هاشم علیه السلام

علمدار کربلا و دستگیر بی کسان

پیشگفتار

در طول تاریخ همواره زبان عرفان، زبانی رمزآلود، ثقیل و دشوار برای عامه مردم بوده است و عرفان اسلامی از این قاعده مستثنا نیست. دلیل این امر را می‌توان در امور مختلفی جست‌وجو کرد که به نظر، دو وجه آن برجسته‌تر از سایر وجوه است:

نخست؛ نحوه برخورد عالم‌نمایان ضد عرفان و به تبع آنان رفتار حاکمان وقت با اهل عرفان که همواره از نوع قتل و ضرب و شتم و شکنجه و تبعید و زندانی کردن آن‌ها بوده است.

دوم؛ پنهان کردن اسرار عرفانی برای کسانی که توان فهم مسائل عرفانی را نداشتند و یا با نیت‌هایی غیرالهی و بعضاً شیطانی وارد این عرصه می‌شده‌اند. به هر طریق این سنگینی در بیان مطالب، سبب شده تا افراد بسیاری که تشنه‌ی دسترسی به مطالب عرفانی‌اند در هر عصری نتوانند به منابع اصیل عرفان اسلامی رجوع کنند و از سویی دسترسی به اولیای خدا و اهل حقیقی عرفان نیز بر اساس سنت "اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری" در هر زمانه‌ای بسیار سخت بوده است.

از سوی دیگر، زندگی مادی و سرشار از سرگرمی‌های فانتزی و دسترسی آسان به تمام هیجانات کاذب برای نسل‌های مختلف، سبب شد عطش نیاز به معنویت، روزبه‌روز افزایش یابد و در نتیجه یا پوچی و بی‌اعتقادی مطلق جای این عطش را بگیرد؛ یا فرقه‌ها و افرادی که رهنز طریق بوده‌اند به صحنه آمده و نسل‌های تشنه معارف را با حرف‌ها و رفتارهای غیرعادی خود جذب کرده و

عطش آنان را به طور کاذب تا حدودی فرو نشانند.

این امر مدت‌ها است ذهن نویسنده را به خود مشغول ساخته است که چگونه می‌توان مطالب عرفانی را با زبانی ساده و قابل فهم برای نوجوانان و جوانان بیان کرد تا آفتاب حقیقت اخلاق و عرفان اسلامی بر آنها بتابد، به طوری که در تشخیص درست از نادرست کاملاً توانمند شوند، عطششان به معنویت از طریق صحیح رفع گردد و به سهولت جذب معنویت‌های کاذب و بازاری و اینستاگرامی و... نشوند؟

بر این اساس آنچه به ذهنم خطور کرد نگارش حکایاتی داستانی از اهل عرفان و بزرگان دین بود که بتوان آنها را به زندگی روزمره و امروزی پیوند داد و در ذیل این حکایات نکات بسیار کوتاه عرفانی را با زبانی ساده بیان کرد. قصد ندارم در این کتاب قلم‌فرسایی کنم، یا مطالب ثقیل عرفانی را مجدداً بازنویسی کنم، لذا کتاب حجم بسیار کوتاهی خواهد داشت و هر حکایت نیز کوتاه انتخاب شده است.

بر این اساس هر چند از اوضاع اقتصادی جامعه خبر دارم، با وضع اسفبار کتاب و کتابخوانی در میان ایرانیان بیگانه نیستم، از فرار بخشی از نسل جوان از دین و جامعه دینداران و علما آگاهم؛ اما سعی کرده‌ام؛ بیشتر حکایات را از سخنان اهل دل انتخاب کنم، تا شاید بر دل دوست‌داران و شیفتگان حق بنشینند. اگر این‌گونه شد و اثر مورد پسند و مرضی رضای حضرت قطب عالم امکان روحی له الفدا واقع شد و نیز مورد استقبال نوجوانان و جوانان عزیز قرار گرفت، ممکن است جلد‌های دیگری نیز با همین عنوان و با همین ترتیب نگارش، به جامعه‌ی عزیز جوان ایران سرفراز، ارائه گردد.

سری دیرم که سامونش نمی‌بو غمی دیرم که پایش نمی‌بو
اگر باور نداری سوی من آی ببین دردی که درمانش نمی‌بو

حکایت اول مگرمی شود؟!

حکایت:

ساعت‌ها به حرفش فکر کردم، از طرفی حرفش درست بود اما از طرف دیگر انگار یک جای کار می‌لنگید. یک جوری مثل این بود که دو دوتا، پنج تا از آب دربیاید. تمام چیزهایی که فراگرفته بودم مثل یک پازل کنار هم چیدم ولی باز هم درست در نمی‌آمد.

کار را تعطیل کردم و به راه افتادم. باید از اول همین کار را می‌کردم. وقتی رسیدم مثل همیشه با عطوفت دوست‌داشتنی‌اش مرا به گرمی پذیرفت. با نگاهی تردید را در چهره‌ام شناخت و متوجه شد که در مسئله‌ای درماندم. با صبوری همیشگی‌اش منتظر ماند تا بپرسم.

: یابن رسول الله! امروز مسیرم به بیابانی افتاد. ناگهان اوضاع طور دیگری شد و من در آن حال ابلیس را دیدم. او را شناختم. تصور نمی‌کردم با من سخنی بگوید. از او سوالی پرسیدم. پاسخی که به من داد مدت‌ها مرا به فکر واداشت. اگر آنچه او گفت درست باشد پس همه می‌توانند مثل او باشند؟! لبخندی به لطافت نسیم بر صورتش نشست. گویا از سوال من آگاه بود.

: مولای من! وقتی او را دیدم از او پرسیدم: ای ابلیس! تو که سال‌ها در میان فرشتگان بودی و هزاران سال مشغول به عبادت، حتماً از اسرار ملکوت خداوند خبر داری. تو خدا را می‌شناختی و از عذاب او اطلاع داشتی با این حال چطور

این همه در مقابل او می ایستی و با او مخالفت می کنی؟ دلت را به چه خوش کردی که این قدر راحت عصیان می کنی؟

سخنم را که بیان کردم، می دانستم نور وجودش مثل همیشه مرا روشن می کند؛ هر چه باشد او صادق آل محمد علیهم السلام است. پس از شنیدن سخنم؛ حضرت تبسمی فرمود و از من پرسید:

: خوب؛ ابلیس چه پاسخی به تو داد؟

: یابن رسول الله! گفت وقتی در میان فرشتگان بودم نکته بسیار مهمی را فهمیدم که از اسرار ملکوت خداست و آن این بود؛ که اگر کسی بزرگترین جرم‌ها را انجام داده باشد و در میان جهنم، خدا را به محمد و آل محمد علیهم السلام قسم بدهد، خداوند حتما نجاتش می دهد. ابلیس به من گفت من این نکته را برای آخر کار و نجاتم ذخیره کرده‌ام.

منظور شیطان این بود وقتی روز جزا فرا رسید و مرا آماده عذاب الهی کردند، در آن حال من خدا را به اسماء خمسہ طیبه (رسول الله، امیرالمومنین، حضرت زهرا، امام حسن و امام حسین علیهم السلام) قسم می دهم تا نجات پیدا کنم.

حرفم که تمام شد؛ دریای علمش به حرکت در آمد و مرا به مرکز جهالتم آگاه کرد و فرمود:

: ای بنده خدا! نیمی از حرف ابلیس درست است و نیمی از آن غلط. آری، درست است که هر کس با هر مقدار جرم و خطا، حتی اگر مجرم‌ترین مجرم‌ها هم باشد و خدا را به اسماء خمسہ طیبه قسم بدهد، خدا به احترام این پنج تن از آن مجرم و گناهانش می گذرد.

امام سکوت حاکی از تعجب من را که دید؛ بلافاصله سخنش را چنین ادامه داد:

: اما نیمه غلط حرف ابلیس اینجاست که؛ آیا همه موفق می شوند خدا را این طور قسم بدهند؟

: یابن رسول الله، چطور موفق نمی‌شوند؟! مگر می‌شود نتوانند؟!
 بله، راه‌های بسیاری هست که کسی موفق به این عمل نشود. یکی از آن‌ها
 این که اسم این خمسه طیبه به کلی از یادش برود و اصلاً نداند چنین کسانی
 را می‌شناخته، در این صورت چطور و به که خدا قسم بدهد؟
 : مولای من؛ یعنی حتی این پنج کلمه کوتاه هم یادش نمی‌آید؟!
 حضرت اندکی سکوت کردند، نمی‌دانم چه شد، فقط یادم می‌آید که نگاه
 کوتاهی به من کرد و بعد پرسید:

: خوب، آیا می‌توانی اسمت را به من بگویی؟
 یعنی چه؟ خدایا! چه شد؟ چرا اسمم یادم نمی‌آید؟ انگار از اول عمرم اصلاً
 کسی نامی برایم انتخاب نکرده؟ مگر می‌شود بدون نام بوده باشم.
 : یابن رسول الله! چه اتفاقی افتاده؟ گمان می‌کنم اصلاً اسمی نداشته‌ام؟
 : ای بنده خدا! حال فهمیدی چه اتفاقی می‌افتد؟ به همین صورت که الان
 نام خودت را که از همه چیز بیشتر با آن انس داشتی یادت رفت؛ با انتقال از
 این دنیا به برزخ و قیامت نیز اسامی این ذوات مقدس را فراموش می‌کنند.
 حضرت کمی بعد با به یادآوری نامم آرامش را به من هدیه داد.
 آری! حالا دیگر دودوتا چهارتا شد. فهمیدم اینطور نیست که هر کس هر
 کاری بخواهد بکند، همه کارها دست خداست، حتی قسم دادن به خمسه
 طیبه. برخاستم تا با دریای نورانی دانشی که آن روز دریافت کردم از آنجا خارج
 شوم. چه روز با برکتی بود.^۱

کلام:

«فاعلیت را قابلیت لازم است»؛

این جمله‌ای است که بزرگان اهل حکمت و عرفان از آن بسیار استفاده

۱. برگرفته از سخنان مرحوم سید علی نجفی یزدی، شرح دعای روز ششم ماه مبارک رمضان،
 ۱۳۶۸ ش

کرده‌اند و به این معنی است که انجام هر کاری نیاز به زمینه مناسب دارد. برای درو کردن گندم از یک زمین، اول باید در آن بذر گندم کاشت و سپس منتظر محصول گندم ماند. بدون کشت گندم نمی‌توان از آن زمین انتظار محصول داشت.

اگر انسان با تکیه بر محبت اهل بیت علیهم‌السلام، اعمال ناشایست و ناصحیح را بدون وقفه و مدام، در طول عمر انجام دهد و برای اصلاح اعمال خود قدمی بر ندارد، و چنین تصور کند: من اهل بیت و امام حسین علیهم‌السلام و سرمایه خدمت به آن‌ها و اشک بر مصیبت آن‌ها را دارم، پس آن‌ها حتما مرا نجات می‌دهند و شفاعت مرا می‌کنند؛ این همان سخن شیطان است که امام صادق آن را غلط دانست و این بزرگ‌ترین خسارت برای انسان است.

نکته اساسی و مهم که در این زمینه باید دانست آن است که، اعمال صالح انسان و خوب بودن او در زندگی روزمره سبب می‌شود در قیامت برخی از لغزش‌های ارادی و غیر ارادی او به شفاعت خمسه طیبه بخشیده شود. کسی که با کوله باری از گناه و عدم اطاعت و انجام فرامین خدا و خصوصا داشتن حق الناس بر گردنش، امید واهی به شفاعت داشته باشد، این امید به حماقت نزدیک است و یقینا راه اهل بیت علیهم‌السلام این نیست. چه بسا این امید واهی باعث شود انسان به واسطه اعمال ناشایست خود، آرام آرام محبت اهل بیت علیهم‌السلام را از دست داده و در سلک دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در آید. چه آنکه تاریخ نمونه‌های بسیاری را در خود دیده است: زبیر، ابن ملجم مرادی، عمر بن سعد و... .

حکایت دوم مُلکِ هارون یا جرعه‌ای آب

حکایت:

در کوچه‌های بغداد آرام حرکت می‌کرد. گوشه‌ای برای استراحت لازم داشت تا گرد خستگی سفر بتکاند، هنوز خیلی راه تا مکه مانده بود. باید خود را به مراسم حج می‌رساند، اما گویا رسیدن آوازه او به خلیفه عباسی^۱، قرار بود اندکی بیشتر از تصورش او را در این شهر معطل کند.

موقع چاشت بود که دید یکی از شرطه‌های (پلیس) حکومتی از خادم کاروانسرا سراغ او را می‌گیرد.

هنگامی که از پله‌های دارالعماره بالا می‌رفت تا به سرسرای کاخ خلیفه عباسی وارد شود، صدای پیچ‌پیچ خدم و حشم خلیفه را می‌شنید. انگار رفتار زاهدانه زاهد بلخی موجب حیرت آن‌ها شده بود. تا به حال ندیده بودند غریبه‌ای به کاخ وارد شود و زیبایی‌ها و عظمت کاخ، او را متحیر نسازد.

: مرحبا بر عارف بلخ! شقیق زاهد تویی؟

: شقیق^۲ منم، اما زاهد نیستم.

رسم زاهدین و عرفا چنین است، که از مقامات و درجات خود از روی تواضع

۱. عباسی‌ها یکی از بزرگترین و طولانی‌ترین سلسله‌های حکومت بر مسلمانان بودند که بعد از از بین رفتن امویان به حکومت رسیدند.

۲. ابوعلی شقیق بن ابراهیم بلخی معروف به شقیق بلخی (متوفی ۱۹۴ هـ ق) یکی از بزرگان اهل عرفان در قرن دوم هجری بود.